

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال پانزدهم، شماره بیست و نهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶ (صص ۸۸-۶۷)

## تبیین دیدگاه‌های سه‌گانه «عبدالوهاب البیاتی» پیرامون مرگ

۱- فاطمه جمشیدی

۲- حمید احمدیان

### چکیده

پدیده مرگ در متون ادبی معاصر بازتاب گسترده‌ای دارد و می‌توان گفت بزرگ‌ترین دلیل گرایش شاعران به سرودن پیرامون آن، جنگ‌های متعددی است که در اقصی نقاط دنیا به وقوع پیوسته و به تبع آن، انسان‌ها همواره شاهد مرگ هم‌نوعان خود بوده‌اند. شاعران به دلیل قریحه‌ی حسّاس خود، بیش از دیگران اندوه مرگ را درک کرده و در باب آن سخن‌ها رانده‌اند که از جمله‌ی آن‌ها باید از عبدالوهاب بیاتی (1926 - 1999م) شاعر عراقی یاد کرد که در اشعار خود، جایگاه ویژه‌ای را به مرگ اختصاص داد و مقاله‌ی حاضر تبیین و تحلیل آن‌ها را هدف خود قرار داده است. در این پژوهش که با روش توصیفی تحلیلی صورت گرفته، پس از اشاره به زندگی و آثار ادبی این شاعر، ابتدا دیدگاه‌های مختلف وی در باب مرگ آورده شده و در ادامه، نمود شعری این دیدگاه‌ها، ذکر و تحلیل شده گرفته است. مهم‌ترین دستاوردهای این پژوهش، آشکارسازی سه دیدگاه عبدالوهاب البیاتی در زمینه‌ی مرگ می‌باشد که ابتدا ناخشنودی از مرگ، سپس پذیرش این پدیده و در نهایت کشف فلسفه‌ی حقیقی مرگ و درک ارتباط ناگسستنی آن با زندگی است.

**کلید واژه‌ها:** شعر معاصر عربی، عبدالوهاب البیاتی، مرگ.

### 1- مقدمه

یکی از اصلی‌ترین بن مایه‌های آثار ادبی معاصر، مرگ اندیشی است که در اشکال مختلفی خود

۱- دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه بزد (نویسنده مسئول) Email: [f.jamshidi@stu.yazd.ac.ir](mailto:f.jamshidi@stu.yazd.ac.ir)

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان Email: [h.ahmadian@fgn.ui.ac.ir](mailto:h.ahmadian@fgn.ui.ac.ir)

را نشان می‌دهد و نتیجه این تفکر، یا فرار از مرگ و موضع‌گیری سرسختانه در برابر آن است و یا برعکس، پذیرفتن مرگ و انس و الفت گرفتن با آن به عنوان راهی برای رهایی از رنج و اندوه دنیا. اگرچه مرگ پدیده‌ای است که حتی فلاسفه و اندیشمندان بزرگ نیز از شناخت‌گنه آن عاجز مانده‌اند اما این امر دلیلی بر عدم کنجکاوی انسان در شناخت آن نمی‌شود. از آغاز تاریخ تا کنون وحشت از مرگ و کوتاهی عمر یکی از دغدغه‌های زندگی انسان محسوب می‌شود. مثال‌های فراوانی در شکل قصه، روایت، نقل و داستان‌سرایی در مورد تلاش انسان برای دستیابی به حیات جاودان در صفحه‌های تاریخ و ادبیات به ثبت رسیده است؛ در این میان شاعران که شعر را وسیله‌ای برای بیان احساسات، افکار و عقاید خود قرار داده‌اند، دیدگاه‌های خود در باب مرگ را نیز در قالب شعر مطرح نموده‌اند. هر شاعری با توجه به دیدگاهی که نسبت به این پدیده دارد، با آن برخورد می‌کند و حتمی بودن مرگ، تأثیر بسزایی در حالات روحی و روانی شاعران و به دنبال آن، دیدگاه آن‌ها نسبت به این پدیده داشته است؛ به طوری که به جرأت می‌توان گفت «گاه مشاهده شده که نظر یک شاعر در رابطه با مرگ در یک مجموعه شعری و یا یک قصیده از دیوانش با نظر او در رابطه با همین پدیده در یک مجموعه شعری دیگر و یا یک قصیده دیگر از دیوان همان شاعر متفاوت بوده است» (صدقی و زارع، 1393ش: 565 و 566).

### 1-1- بیان مساله و سوالات تحقیق

در اغلب آثار ادبی، مرگ از مهم‌ترین و تأمل‌برانگیزترین موضوعات است؛ مفاهیمی نظیر تهوّر و بی‌باکی، زیبایی، لذت، نیستی و نابودی جاودانگی، حقیقت انکار ناپذیر، قدرت لایتناهی، آزادی روح و جان و...، ابعاد مختلف مرگ در نگاه شاعران را منعکس می‌کند. «شاید بتوان گفت موضع انسان نسبت به مرگ و طرز نگرش وی، این مفاهیم را در شعر و نثر ادبی پیش کشیده است. از این رو مطرح بودن این قضایا در ادبیات، بر کنار از زمان خاصی است و مصادیق آن در همه‌ی زمان‌ها یافت می‌شود و اختصاص دادن بسامد بالایی از اشعار دوره‌های مختلف ادبیات عربی از عصر جاهلی تا روزگار معاصر خود بزرگترین نشانه و دلیل بر استمرار این نگرش است» (افخمی عقدا، 1386ش: 244) که در این مجال بررسی آرای مختلف عبدالوهاب بیاتی پیرامون مرگ و وجهه‌ی همّت قرار گرفته است؛ شاعری که در دوران کودکی خود به خاطر زندگی در یکی از محله‌های فقیرنشین بغداد که در مجاورت قبرستان قرار داشت، پیوسته شاهد اسیر شدن بسیاری از هموطنان

خود در چنگال مرگ بود و همین امر سبب گشت که این پدیده در اشعار وی از بسامد بسیار بالایی برخوردار باشد و از خلال این اشعار پرده از دیدگاه‌های وی پیرامون مرگ برداشته شود.

در پژوهش حاضر تلاش شده است تا پاسخ سوالات ذیل تبیین گردد:

- 1) چه عاملی باعث شد که «عبد الوهاب البیاتی» گستره‌ی فراوانی از شعر خود را به سخن پیرامون مرگ اختصاص دهد؟
- 2) مهم‌ترین دیدگاه‌های «عبد الوهاب البیاتی» در رابطه با مسأله‌ی مرگ چیست؟

### 2-1- اهداف و ضرورت تحقیق

این پژوهش با هدف واکاوی سیر تحول دیدگاه‌های بیاتی در باب مرگ صورت گرفته است و از آنجا که سرشت آدمی در گذر زمان و به تناسب تجارب گوناگون دستخوش تغییرات زیادی می‌گردد، به نظر می‌رسد بررسی تحولات رخ داده در دیدگاه‌های مختلف عبد الوهاب بیاتی پیرامون مرگ، امری ضروری است تا علاوه بر واکاوی نظرات وی در مورد این پدیده گریزناپذیر، نقش گذر زمان و حوادث گوناگون در تحول دیدگاه‌های آدمی بیش از پیش آشکار گردد.

### 3-1- روش تفصیلی تحقیق

پژوهشی که هم اینک فراروی شماسست با رهیافت تحلیلی توصیفی نوشته شده است. روش کار به این صورت است که پس از بررسی اجمالی زندگی شخصی و ادبی عبد الوهاب بیاتی و آثار و سبک ادبی وی، دیدگاه‌های این شاعر پیرامون مرگ به ترتیب ذکر شده و با آوردن نمونه‌هایی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. نمونه‌های مورد نظر نیز پس از مطالعه دیوان بیاتی با توجه به دیدگاه‌های سه‌گانه‌ی وی پیرامون مرگ، به تناسب هر دیدگاه، انتخاب و تحلیل شده است.

### 4-1- پیشینه تحقیق

مهمترین مقالاتی که به بررسی مرگ در شعر عربی پرداخته است، عبارتند از:

- مقاله‌ی «تجلیات الموت فی شعر نزار قبانی: قراءة نقدیة» از فوز سهیل نزال (چاپ شده در نشریه [IUG Journal of Humanities Research](http://www.iugjournal.com) دوره 21 شماره اول سال 2013م) است

- که در آن مفاهیم مختلفی که این پدیده در ذهن شاعر تداعی کرده از جمله فنا، سکوت، تسلیم، سرکشی و ستم بیان شده است.
- مقاله «مرگ از دیدگاه زهیر، شاعر جاهلی در مقایسه با نگرش ادبای معاصر» از رضا افخمی عقدا (چاپ شده در فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد، شماره 15 و 16 پاییز و زمستان 1386ش) که در آن ابعاد مختلف مرگ در شعر زهیر بررسی شده است از جمله اینکه مرگ موجود با عدالتی است که در گرفتن جان انسانها تبعیض قائل نمی‌شود.
- در مقاله «نمود مراحل روان‌شناختی سوگ در دلسروده‌های مادران سوگوار عصر جاهلی و اسلامی» از وصال میمنندی و فاطمه جمشیدی (چاپ شده در مجله ادب عربی دانشگاه تهران سال چهارم، شماره سوم، پاییز 1391ش) حالات روانی مادران داغ‌دیده تحلیل شده است.
- در مقاله «مرگ اندیشی خیامی در آثار دو شاعر فارسی و عربی (صلاح عبدالصبور و نادر نادر پور)» از فرامرز میرزایی و همکاران (چاپ شده در مجله جستارهای زبانی، دوره اول شماره اول، بهار 1389ش) دو دیدگاه بدبینانه و خوشبینانه درباره مرگ بررسی شده است.
- اما از پژوهش‌هایی که پیرامون عبدالوهاب بیاتی نوشته شده است، باید موارد ذیل را نام برد:
- مقاله «بررسی سیر سوگواری شکست ابرمرد در دو چکامه از بیاتی و اخوان ثالث» نوشته احمدرضا حیدریان شهری (چاپ شده در مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره 28، پاییز 1392ش) که در آن، دو چکامه «موت الإسکندر المقدونی» از عبدالوهاب بیاتی و «قصه‌ی شهر سنگستان» از اخوان ثالث بازخوانی شده است.
- مقاله «تأثیرپذیری رمزگرایی عبدالوهاب بیاتی از مولوی» نوشته یحیی معروف و سارا رحیمی پور چاپ شده در مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره 24، پاییز 1391ش) که در آن تأثیرپذیری بیاتی از منظومه نی‌نامه و دیوان شمس بررسی شده است.
- مقاله «مفهوم الموت والحریة فی شعر البیاتی» نوشته «عبدالرحمن جیلی» (چاپ شده در مجله شماره اول، یناير 1965م) که نویسنده در آن به بررسی دیدگاه عبدالوهاب بیاتی درباره مفهوم دو پدیده مرگ و آزادی و پیوند میان آنها پرداخته و به این نتیجه رسیده است که بیاتی در رابطه با مرگ همچون یک هنرمند عمل کرده نه یک اندیشمند و تحلیل‌گر و در همه عمر احساس ناخوشایند و دیدگاه بدبینانه‌ای نسبت به این پدیده داشته است.

همان گونه که از این سطور برمی‌آید، در پژوهش‌هایی که پیرامون عبدالوهاب بیاتی صورت گرفته، هیچ یک از نویسندگان تحلیل مفصل آرای بیاتی پیرامون مرگ را محور کار خویش قرار نداده است. همچنین در آن دسته از مقالاتی که نویسندگان به بررسی مرگ از دیدگاه یک شاعر پرداخته‌اند، به ذکر شاهد مثال و تحلیل آنها براساس دیدگاه خوشبینانه یا بدبینانه‌ی شاعر در این زمینه بسنده کرده‌اند، اما در پژوهش حاضر، نگارندگان سیر تحول و تکامل افکار عبدالوهاب بیاتی را با در نظر گرفتن سلسله مراتب آن‌ها بیان کرده و در ذکر و تحلیل نمونه‌های شعری نیز به این دیدگاه‌های سه‌گانه که در طول یکدیگر قرار دارند، نظر داشته‌اند.

#### 1-4-2 - شناخت‌نامه عبدالوهاب بیاتی

عبدالوهاب در سال 1926م در بغداد در محله‌ای نزدیک مسجد و آرامگاه شیخ عبد القادر گیلانی زاده شد. این محله، جایگاه سکونت تهی‌دستان، فروشندگان، کارگران، مهاجران از روستا، و خرده بورژوازی‌ها بود (الخیاط، 1930م: 134 و أبو‌احمد، 1991م: 215)؛ محله‌ای که در جوار قبرستان قرار داشت و به تعبیر خود شاعر، زیستن در آن‌جا بیشتر به مرگ شباهت داشت تا زندگی؛ پس دیدن صحنه‌ی مرگ انسان‌ها برای او ملموس‌تر از هر صحنه‌ای بود (فوزی، بی‌تا: 16). وی در سال 1944م دوره‌ی آموزش متوسطه را به پایان برد (همان: 23 - 24) و در سال 1950 در رشته‌ی زبان و ادبیات عربی دانشسرای عالی بغداد فارغ التحصیل شد (کامبل، 1996م: 388) و به تدریس و نویسندگی در مطبوعات اشتغال یافت (فوزی، بی‌تا: 28). در همین هنگام بود که حمله بر ضد دولت وقت را آغاز و حکومت را متهم کرد که در خدمت مصالح استعمار است و بدین ترتیب افکار سوسیالیستی خود را آشکار ساخت (بدوی، 1969م: 486). این شاعر سرانجام در ماه آگوست 1999م درگذشت (الروضان، 2005م: 337).

#### 1-5-3 - جایگاه ادبی «عبدالوهاب البیاتی» و آثار او

هر کس «به مطالعه در شعر بیاتی پردازد، گرایش به مکاتب ادبی مختلف همچون رماتیک، کلاسیک، سمبولیک و... را در شعر این شاعر خواهد دید» (فوزی، بی‌تا: 58)؛ او در «شعر، نخست سرآمد واقع‌گرایان سوسیالیست بود و سپس به مشرب اومانیسیم و عرفان درآمد» (اسوار، 1381ش:

181). از آغاز نهضت شعر آزاد تا نیمه‌های دهه‌ی پنجاه میلادی، بیاتی یکی از پرچمداران تحول و نوگرایی بود (همان: 29) و همزمان با تحولات فکری و سیاسی این شاعر، شعر وی نیز پیشرفت کرد (فوزی، بی‌تا: 58). در این میان، در تداعی مسائل گوناگون دارای وسعت تخیل بود و امروزه در میان ناقدان ادبی، وی نماینده‌ی جنبشی در دگرگونی درون‌مایه و حوزه‌ی معانی در شعر معاصر عربی به شمار می‌آید. برخی ناقدان در این باره چنین گفته‌اند: «درهم ریختن اسلوب قدیمی بیان و محدودیت اندیشه‌های شعری را گویندگان این ناحیه (و به خصوص از میان آن‌ها عبدالوهاب بیاتی) آغاز کردند. رشد و بالندگی این نهضت از سال 1945م به بعد است. عبدالوهاب بیاتی اگرچه از نظر قالب شعری، به دنبال تحول نبود، اما از نظر اسلوب بیان و حوزه‌ی معانی شعری، بی‌گمان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های این جنبش ادبی است و خواننده‌ی شعر او، در نخستین تأمل، می‌تواند وسعت قلمرو تخیل و توانایی عجیب او را در تداعی مسائل گوناگون اجتماعی و تاریخی و اساطیری دریابد» (شفیعی کدکنی، 1355ش: 6). وی در میان شاعران معاصر، هم در سرایش مجموعه‌های شعری و هم در اشتغال به اموری چون ترجمه بسیار پرکار است (الضاوی، 1384ش: 10). دفترهای شعر او عبارت‌اند از: «الملائكة والشياطين»، «أباريق مهشمة»، «المجد للأطفال والزيتون»، «أشعار في المنفى»، «عشرون قصيدة من برلين»، «كلمات لا تموت»، «النار والكلمات»، «سفر الفقر والثورة»، «الذي يأتي ولا يأتي»، «الموت في الحياة»، «عيون الكلاب الميتة»، «الكتابة على الطين» و علاوه بر این مجموعه‌های شعری، چند کتاب نیز از وی منتشر شده است از جمله: «تجربتي الشعريّة»، «محاکمة في نيسابور»، «بول الويار»، «مغني الحب والحرية»، «أراغون شاعر المقاومة» و «صوت السنوات الضوئية» (کامبل، 1996م: 389 - 390 و بدوی، 1969م: 487).

#### 4 - اندیشه‌ی مرگ در شعر معاصر عربی

رویداد « مرگ » برای هر کس بیش از یک بار اتفاق نمی‌افتد؛ از این رو تجربه‌ای است غیر قابل انتقال به دیگران و به نظر می‌رسد که هر انسانی متناسب با ویژگی‌های شخصیتی، میزان رشد روانی و معرفت نسبت به این پدیده و نیز چگونگی تصویر بر ساخته از آن در ذهن خویش، هنگام رویارویی با آن واکنش خاصی نشان می‌دهد؛ حتی می‌توان ادعا کرد که این واکنش در هر مرحله از زندگانی

آدمی با دیگر مراحل متفاوت است» (وجدانی، 1390ش: 177). در مورد واکنش شاعران عرب نسبت به این پدیده باید گفت مرگ از مسایلی است که پیشگامان شعر معاصر عربی به دلایل مختلف در اشعار خود، پیرامون آن تأمل بسیار کرده و عقاید خود را در باب این پدیده به تصویر کشیده‌اند. با این تفاوت که بازتاب آن در همه‌ی آثار یکسان نیست بلکه سلسله مراتب و درجه بندی خاصی را دنبال می‌کند؛ «در بیشتر اوقات، شاعران در برابر مرگ همچون تسلیم شدگان درنگ می‌کنند و اندوه جدایی از دنیای زندگان و سفر به دنیای پنهان و پیچیده‌ی دیگر، آن‌ها را افسرده و پریشان خاطر می‌کند. در برخی موارد نیز به واسطه‌ی نمادهای اسطوره‌ای قوی که مرگ آن‌ها را نابود ساخته، خود را تسلی می‌دهند؛ علی‌رغم این که این نمادها دارای مؤلفه‌های ماندگاری و جاودانگی هستند ولی با این همه، تسلیم این مهمان ناخوشایند می‌شوند» (الضواوی، 1384ش: 160). عبدالوهاب بیاتی نیز مانند دیگر شاعران جهان، با مشکل مرگ جاودانه روبرو می‌شود و تنها شرایط زندگی است که احساس او را نسبت به مرگ ژرفا می‌بخشد و او را در پیدا کردن دیدگاهی ویژه نسبت به این پدیده، توانمند می‌سازد. از مهمترین این شرایط، منطقه‌ای است که کودکی و جوانی وی در آن گذشت؛ و آن (منطقه) روبروی آرامگاهی در نزدیکی کشتارگاه حیوانات واقع شده بود، و هر دو مکان هر روزه صحنه‌های گوناگونی از مرگ را به نمایش می‌گذاشتند و به گفته خود شاعر: «فالحیاء التي عاشها هذا الطفلُ كانت أشبهَ بالموتِ نفسه، أو بأطلالِ دارسةٍ مهجورةٍ، ولكنّها بلا أساطير، كُنّا نُعاني الموتَ وتَنفّسُهُ، ... كان منظرُ الموتِ هو المنظرُ المألوفُ لديّ فالأبواقُ والجواميسُ والجمالُ والأغنامُ كانت تُقاد إلى المسلخِ حيثُ تُقدّمُ هدایا ونذورٌ إلى مقامِ الجیلانی وتُعدُّ منها الأَطعمة التي يَتَظَرها الجوعى والمساكينُ وبعضُ الزوّار الذين قدّموا للطفاف في ضريح الشيخ» (البیاتی، 1999م: 14). و همین که این کودک کمی بزرگ شد، جستجوی دریچه‌هایی را برای رهایی و یا چیره شدن بر ترس بی‌پایان خود، آغاز کرد؛ یکی از این دریچه‌ها، نزدیکی به مرگ از خلال دیدگاه رمانتیکی آشکاری بود که کلیات نخستین دستاوردهای آن در دیوان «الملائكة والشیاطین» بیان شده است. تلاش او برای چیرگی بر مرگ و چنگ آویختن به زندگی، آن دریچه‌ها را آشکار نمود و مرگ خود لحظه‌ی ولادتی تازه گشت؛ تا آنجا که از نظر او «مرگ دیگر زندگی را نفی نمی‌کرد بلکه کسی که می‌میرد، طولی نمی‌کشد که کوچش را از نو، در سفری پیوسته و در عین

حال همراه با رنج، که به نیروی عشق تحقق می‌یابد، آغاز می‌کند و این سفر چیزی نیست جز بیداری دوباره در عالمی جدید» (الخاقانی، 2006م: 98).

### 5 - تقسیم‌بندی «مرگ» در اندیشه‌ی «عبدالوهاب البیاتی»

دیدگاه‌های بیاتی درباره‌ی مرگ را می‌توان در سه مورد زیر دسته‌بندی نمود:

1. تأمل در مسأله‌ی مرگ و ناخشنودی از آن، و تلاش برای چیره گشتن بر این پدیده.
2. ناامیدی از مقابله و جدال با مرگ و تسلیم شدن در برابر آن.
3. یافتن زندگی در مرگ و مرگ در زندگی، و کنار آمدن با این مسأله.

#### 1 - 5 - دیدگاه اول: بیزاری از مرگ و سرباززدن از آن

بیاتی در ابتدا، پس از اندیشیدن درباره‌ی مرگ و بررسی حکومت مقتدرانه‌ی آن بر آدمی، به دنبال راه‌هایی برای چیرگی بر این پدیده است؛ وی که از کودکی با صحنه‌های مرگ آشنا بود و هر روز آن را به چشم خود می‌دید، در جوانی ذهنش پر از پرسش‌هایی درباره‌ی چگونگی و چرایی مرگ شد و به دنبال یافتن راه چاره‌ای برای در امان ماندن از آن برآمد. وی در کتاب «یتایع الشمس» چنین می‌گوید:

«ولهذا كنت أستنجدُ بالآلهةِ والأساطيرِ وأضرحةِ الأولياءِ والكتبِ، لكي أتساءلَ: لماذا كلُّ هذا البؤس؟ وأين ذهبَ جهدُ الإنسانِ منذُ بدءِ الخليقةِ حتى ذلكَ الزمان؟ هل كلُّ ما بينه الإنسانُ تهدمهُ الرِّيحُ؟! بحيثُ أنَّ الإنسانَ يعودُ من جديدٍ لكي يبني، ولكي يؤديَ هذا البناءُ إلى الهدمِ من جديدٍ؟ كنتُ أتساءلُ وأنا طفلٌ: متى يُمكنُ للإنسانِ أن يبنى وأن يُناضلَ، وأن يُحاولَ تغييرَ الحياةِ لكي يُضيفَ إليها أشياءَ جديدةً من غيرِ أن يَدَعَ الفرصةَ للموتِ أو لِلهدمِ أو لِلخرابِ لكي يعودَ ويهدمَ ما بناه الإنسانُ» (البياتي، 1999م: 14 و 15).

ترجمه: از الهه‌ها، اسطوره‌ها، مزار عارفان و کتاب‌ها کمک می‌گرفتم، تا بپرسم: این همه سیه‌روزی و بدبختی برای چیست؟ و تلاش آدمی از هنگام آغاز آفرینش تاکنون کجا رفته است؟ آیا هر آنچه را انسان می‌سازد باد ویران می‌سازد؟ به گونه‌ای که آدمی دوباره بازگردد و بسازد و این ساختن، به ویران شدن دوباره منجر شود؟ بچه که بودم از خود می‌پرسیدم: چه هنگام آدمی می‌تواند بنا نهد و مبارزه کند، و بی آن که به مرگ یا نابودی و ویرانی فرصت بازگشت و ویران نمودن ساخته‌های آدمی را بدهد، تلاش کند زندگی را تغییر دهد و چیزهای تازه‌ای به آن بیفزاید.



بیاتی به دنبال پرسش‌های خود از مرگ، پاسخ‌های ناامید کننده‌ای دریافت کرد. او در بررسی مرگ، آن را پدیده‌ای جبری یافت، که خدایان بر آدمی تحمیل نموده‌اند و در این راستا گفته است:

«إِنَّ الْمَوْتَ قَدْ قُدِّرَ عَلَى الْبَشَرِ، أَمَا الْحَيَاةَ الْخَالِدَةَ فَقَدْ اسْتَأْثَرَتْ بِهَا الْأَلْهَةُ ... وَأَضِيفُ أَنَّ الْبَشَرَ لَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِمُ الْمَوْتُ وَحْدَهُ، بَلْ قُدِّرَتْ عَلَيْهِمُ التَّعَاثُفُ، أَنَّ الْأَلْهَةَ فَإِنَّهَا تَسْتَأْثِرُ بِالْحَيَاةِ الْخَالِدَةِ وَحْدَهَا، بَلْ اسْتَأْثَرَتْ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَتَرَكْتَ الْبَشَرَ يَمُوتُونَ وَحَدَهُمْ حُزْناً وَضَجْراً وَانْتِظَاراً» (البیاتی، 1993م: 34).

ترجمه: مرگ بر آدمی مقدر شده است، ولی زندگی جاودان تنها از آن خدایان است ... و می‌افزایم که نه تنها مرگ، که رنج و نابودی نیز بر آدمی مقدر گشته است، ولی خدایان نه تنها زندگی جاودان، که همه چیز را برای خود برگزیده‌اند و انسان‌ها را تنها رها نموده‌اند تا از اندوه و دل‌تنگی و چشم به راهی بمیرند.

در این مجال نمونه‌هایی از شعر بیاتی که در آن با ناخشنودی و اعتراض، از مرگ گلایه می‌کند و به دنبال آن است تا بر آن چیره گردد، آورده شده است؛ آنجا که می‌گوید: «وَصْرَخْتُ: «لا» / فِي وَجْهِ مَوْتِي: «لا أريد!» / وَبِصَقْتُ: «لا» / فِي وَجْهِ مَوْتِي: «لا أريد!» (البیاتی، 1995م، 1: 164).

ترجمه: و فریاد برآورددم: «نه ...» / در روی مرگم [فریاد برآورددم]: «نمی‌خواهم!» / و خدو افکندم: «نه ...» / در روی مرگم: «نمی‌خواهم».

در اینجا شاعر ابتدا تنها به ابراز ناراحتی خود می‌پردازد، اما در ادامه با طرح سؤالاتی که خودش هم پاسخ قانع کننده‌ای برای آن‌ها ندارد، نارضایتی خود را اعلام می‌دارد و می‌گوید:

«لِمَاذَا نَرَحَلُ إِنْ كُنَّا قَدْ جِئْنَا؟ وَلِمَاذَا قَبْلَ قَطَافِ الْوَرْدِ مَوْتُ؟ لِمَاذَا فِي أَعْرَاسِ طُفُولَتِنَا نَبْكِي وَتَلْفُ بِحَوْفِ وَنَدُورُ؟ نَاوِلْنِي الْحَمْرَ وَوَسِدْنِي تَحْتَ الْكَرْمَةِ مَجْنُوناً، فَاَلْمَوْتُ الْحَيُّ الْمَتْرَتُّصُ فِي الْحَنَاتِ وَفِي الْأَسْوَاقِ وَفِي عَيْبِي هَذَا السَّاقِي يَغْمَدُ فِي صَدْرِي سِكِّيناً؛ أَصْرُخُ، لَكَيْتِي مِنْ فُرْطِ الْأَسْفَارِ إِلَيْكَ وَمِنْكَ» (همان، 2: 408).

ترجمه: اگر آمده‌ایم، برای چه کوچ می‌کنیم؟ / و برای چه پیش از چیدن گل، می‌میریم؟ / چرا در جشن‌های کودکی مان می‌گرییم و [خود را در جامه‌ی] ترس می‌پیچیم و می‌گردیم؟ / مرا باده بنوشان و زیر درخت تاک، دیوانه‌وار تکیه‌گاهم باش؛ / که مرگ زنده، در میخانه‌ها و کوچه‌ها و در دو چشم این ساقی در کمین است، / تا در سینه‌ام چاقویی فرو نشانند؛ فریاد برمی‌آورم / ولی از بسیاری سفرهایم به سوی تو و از [پیش] تو [فریاد برمی‌آورم].

شاعر پس از طرح سوالات فوق یکی از دلایل اکراه از مرگ را بیان می‌کند و زیبایی‌های دنیا و شادی‌های زندگی را دلیل و بهانه‌ای برای فرار از این پدیده می‌داند و چنین می‌سراید:

«شيءٌ يقول: «غداً تموتُ»/ يا مركبات التار/ يا عربات أحزان الرحيل/ لا تسرعني، فالأرضُ في أعيادها، لما تزل يا مركبات/ جدلي، يُباركها بنوها القادمون/ ولم يزل في ليلها الصابي الحنون/ لنا نجومٌ تلتقي نَظراتنا في ضوئها يا مركبات/ لا تسرعني! فأنا أحبُّ أحبُّ ساحرتي الحياة» (همان، 1: 220).

ترجمه: چیزی می‌گوید: «فردا می‌میری»/ ای مرکب‌های آتش/ ای آرایه‌های اندوه کوچ، شتاب نکنید؛/ که هنوز زمین در جشن‌هایش - ای مرکب‌ها - شاد است،/ و فرزندان آینده‌اش او را شادباش می‌گویند/ و هنوز در شب‌های مهربان صافش/ ما ستارگانی داریم که نگاه‌هایمان - ای مرکب‌ها - با روشنائی‌شان دیدار می‌کند/ شتاب نکنید! که من جادوگر خود، [یعنی] زندگی را دوست دارم، دوست دارم.

همچنین با توجه به آنچه در تفصیلهای ذیل آمده است می‌توان گفت به نظر می‌رسد نفرت شاعر از مرگ به حدی است که مایل است در هر لحظه، گوشه‌ای از این پرده‌ی نفرت و کراهت را بردارد؛ چراکه از دلایل ناخشنودی از مرگ را جدا کردن وی از خویشان و دوستان خود می‌داند و چنین می‌سراید: «وغداً أرى أهلي الذين ألفتهم/ ترمي بهم كفت الرذی لفلاة/ رداء تعوي الريح في ظلما تمها/ وتُداسُ فيها حُرمةُ الأموات» (البیاتی، 1995م، 1: 68).

ترجمه: فردا خویشاوندانم را که با آنها انس داشتم، خواهم دید/ دست مرگ آنها را به سرزمین خشک و سیاهی که باد در تاریکی‌اش زوزه می‌کشد/ و قداست مردگان در آنجا لگدمال می‌شود، پرتاب خواهد کرد.

در نمونه اول و دوم، شاعر از پذیرفتن مرگ سر باز می‌زند و با لحنی گلایه آمیز، اعتراض خود را در برابر آن اعلام می‌دارد و به نظر می‌رسد که تحت هیچ شرایطی نمی‌پذیرد که به ناچار باید روزی این زندگی را وداع گوید. اما در مثال سوم گویی با واقعیت زندگی روبرو شده و وقتی می‌بیند که مرگ واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است، با اصرار از پدیده‌های هستی می‌خواهد که در پذیرفتن مرگ عجله نکنند و حتی بهانه‌ها و دلایل گوناگونی را برای زنده ماندن و فرار از آن برمی‌شمارد و پس از اعلام کراهت خویش از مرگ، تمام تلاش خود را برای غلبه بر آن به کار می‌گیرد. اما در نمونه‌ی آخر، ناخشنودی شاعر از مرگ بیش از پیش خود را نشان می‌دهد؛ به‌ویژه از خلال معانی و مفاهیم

متضادی که در کنار یکدیگر آورده و اینکه مرگ را عامل جدایی وی از خویشان و نزدیکان خود می‌داند که آن‌ها را به سرزمین نامناسب و غیرمألوفی می‌برد و پس از الفت و دوستی پیشین، سرنوشته‌ی جز وحشت و تنهایی برای آن‌ها رقم نمی‌زند.

در راستای اشاره‌ی بیاتی به کراهت خود از مرگ، صراحتاً از نبرد دوسویه‌ای که میان آن‌ها رخ داده است نیز سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: «وَكأنَّ مَعْرَكَةً تَدور / بَيْنِي وَبَيْنَ المَوْتِ فِي صَمْتٍ وَإِصرارٍ حزينٍ / أنا لَن أَموتُ / مادامَ فِي مِصباحِ ليلِ اللَّاجئِينَ / زيتٌ ونازٍ» (همان، 1: 194).

ترجمه: گویا در سکوت و پافشاری اندوهبار / میان من و مرگ پیکاری در جریان است / من نخواهم مرد / تا آن هنگام که در چراغ شب پناهندگان / روغن و شعله باشد.

در این مجال، صبر و پایداری در این کشاکش را از مهم‌ترین اقدام خود برمی‌شمارد و در جای دیگری می‌گوید: «النَّاي: إنسانٌ يُقاومُ مَوْتَهُ / مَوْتِ الطَّبِيعَةِ وَالْفُصولِ» البیاتی، 1995م، 2: 454).

ترجمه: نی: انسانی در برابر مرگش ایستادگی می‌کند؛ / مرگ [ناشی از گذر] طبیعت و فصل‌ها. در این دو نمونه، شاعر اوج کراهت خود را از مرگ بیان کرده است و از درگیری و نزاعی که میان آن‌ها در گرفته است، سخن به میان می‌آورد و پایداری در برابر مرگ را از اقدامات انسان در عرصه‌ی حیات می‌داند؛ به عبارتی می‌توان گفت وی تسلیم در برابر مرگ را نه پذیرفته و نه از آن سخن گفته است که این امر خود دلیلی است بر این که او خود را قادر به ایستادگی مقابل مرگ و حتی چیرگی بر آن می‌داند. ناگفته نماند همانقدر که بیاتی از مرگ انزجار دارد، به همان میزان نیز از انسان‌هایی که تسلیم مرگ می‌شوند، براثت می‌جوید تا جایی که در دیوان «أباريق مُهشمَة» در سروده‌ای با همین نام، مردگان را به کوزه همانند کرده و آن‌ها را «کوزه‌های زشت» می‌خواند و اینگونه می‌سراید: «فَلَبِدُنُ الأَمواتِ مَوْتاهُم / وَتَكْتَسِحُ السُّبُولُ / هذِي الأباريقُ القَبِيحَةَ وَالطُّبُولُ / وَلتُفْتَحِ الأبوابُ لِلشَّمسِ الوَضِيحَةِ وَالرَّبِيعِ» (همان، 1: 114).

ترجمه: بایست مردگان، مرده‌هاشان را دفن کنند / و بایست سیل‌ها / این کوزه‌های زشت، و طبل‌ها را بروبند / و بایست درها، برای خورشید درخشان و بهار گشوده شود.

از این نمونه‌ها می‌توان فهمید که شاعر عقیده دارد مردگان، افرادی هستند که تسلیم مرگ شده‌اند؛ از این رو وی از این افراد براثت جسته و از آن‌ها با عنوان «الأباريق القبيحة» یاد می‌کند و دفن کردن مردگان را امری ضروری می‌داند تا زمین از وجود آن‌ها خالی و پاک شود.

## 2-5 - دیدگاه دوم: تسلیم شدن در برابر مرگ

هر کسی « ناگزیر است برای بقای خود و استفاده از مواهب طبیعی، دائماً با مشکلات زندگی مبارزه کند تا بتواند در این سرای موقت، با به دست آوردن مال و ثروت و یا هرآنچه که موجب فخر و جلال وی می‌شود، به زندگی خویش ادامه دهد. اما دیری نمی‌پاید و هنوز به آرزوهای خود دست نیافته که مرگش فرا می‌رسد و تمام امید و آرزوهای وی تباه گشته و اموال و دارایی‌های او پراکنده و پایمال می‌شود» (افخمی عقدا، 1386ش: 246)، نمود این پدیده در متون ادبی به وفور دیده شده است به ویژه در شعر عبدالوهاب بیاتی؛ او پس از پی بردن به ناتوانی در برابر مرگ، ناامید و تسلیم می‌شود. وی مرگ را تقدیر ناگزیر آدمی می‌داند و در مقابل آن ساکت می‌ماند و با یأسی عمیق، اندوه خود را از مردن و نیستی زمزمه می‌کند و در «ینابیع الشمس» چنین گفته است: «أصابُ بالهلعِ عندما أسمعُ صيحاتَ البشرِ الفانينَ الذينَ يبتلعُهُمُ فضاءُ الصَّقيعِ أو الجَحيمِ، وأرى نفسي مُنعمساً في شؤوهم وموتهم ومشاكلهم، فأقِفُ مكتوفَ اليدينِ، فأحترقُ، وأصلي لِإلهِ مجهولٍ، فلقد كُتِبَ عَلَي البَشَرِيَةِ أَنْ تَمُوتَ وَتَحْمَلَ التَّعَاسَةَ كَمَا تَقُولُ مَلْحَمَةُ «جلجامش» (البياتي، 1993م: 34).

ترجمه: و هنگامی که فریادهای آدمیان فناپذیر را می‌شنوم، که فضای زمهریر یا جهنم آنها را می‌بلعد، دلهره می‌یابم، خود را می‌بینم که در کارها و مرگ و مشکلات آنها فرو رفته‌ام؛ پس دست بسته می‌ایستم، می‌سوزم و برای خدایی نادانسته نماز می‌گزارم؛ چرا که بر آدمی نوشته شده است که بمیرد و همان‌گونه که حماسه گیل گمش می‌گوید، نابودی را دم بر نیورد.

گزینش بیاتی از میان مرگ و زندگی، درگروی دو سمت و سواست؛ نخست واقعیت ناگواری که همه چیز را به مرگ واگذار می‌کند و راز و رمزهایش را مشخص می‌کند، و دیگری ایمان به انقلاب علیه این واقعیت، و پیروزی حتمی آن (انقلاب) که نیروی ایمان به زندگی و پیروزی آن را، در پیکار با نیروهای مرگ (به آدمی) می‌بخشد؛ ولی «با فروکش کردن انقلاب و شکست خوردن آن در جهان و به تبع آن در وجود بیاتی، احساس چیرگی مرگ و شوکت آن به عنوان نمادی برای همه نیروهای شر که انقلاب‌ها را از بین می‌برد، غالب گشت. بالا رفتن سن بیاتی، و دزدیده شدن محبوبان و دوستان او به دست مرگ، این احساس وی را قوی‌تر نمود، پس چاره‌ای جز تسلیم نیافت، هر چند - چون هر انسان دیگری - تا آخرین نفس، به زندگی چنگ زد؛ ولی این تلاش بدون فایده بود» (الخاقانی، 2006م: 99). بنابراین بیاتی در برخورد با مرگ از تشبیه‌های گوناگونی

برای توصیف آن استفاده می‌کند؛ تشبیه مرگ به روباه پیر و سالخورده‌ای که در همه زمان‌ها بوده و همواره با مکر و حيله، زندگی انسان‌ها را ربوده، یکی از این تشبیه‌ها است. در دیگر سروده‌ها، این شاعر مرگ و ناتوانی آدمی از مقابله با آن را به خوبی ترسیم می‌کند که نمونه‌هایی از سروده‌های وی پیرامون این مسأله، در ذیل آمده است:

«التَّعَلُّبُ الْعَجُوزُ / يَفْتَرِسُ التَّعَاجِ وَالْأَطْفَالَ / يَغْدُرُ بِالْعَشَاقِ / يَضْحَكُ مَرْهُوًّا مِنَ الْأَعْمَاقِ / يَأْخُذُ شَكْلَ هَرَّةٍ سَوْدَاءَ / تَمُوءُ فِي الظُّلْمَاءِ / يُطَارِدُ الْفِرَاحَ وَالْأَشْبَاحَ... / بِيَدِهِ التَّلَجِّيَّةُ الصَّفْرَاءُ / يَقْرَأُ فِي كُتُبِ اللَّغَاتِ كُنْتُبِ الْفَلَسْفَةِ الْجَوْفَاءِ / يَرْمِي بِهَا لِلنَّارِ / يَنْدَسُّ فِي قَلْبِ الْمَغْتَبِ، يَقَطِّعُ الْأَوْتَارَ / يُذَلُّ مَنْ يَشَاءُ / يُعْزُّ مَنْ يَشَاءُ / الْمَلِكُ الْوَحِيدُ فِي مَمْلَكَةِ الْأَحْيَاءِ / التَّعَلُّبُ الْعَجُوزُ» (البیاتی، 1995م، 2: 83 و 84).

ترجمه: روباه پیر [همان مرگ] / بره‌ها و کودکان را می‌درد / عاشقان را فریب می‌دهد / متکبران را از ته دل می‌خندد / هر لحظه با اشکال و چهره‌های مختلف ظاهر می‌شود / گاه به شکل گربه‌ی سیاهی پدیدار می‌شود که در تاریکی جوجه‌ها را تعقیب می‌کند / با دست برفی سپیدش / در همه‌ی زبان‌ها کتاب‌های پوچ فلسفه را می‌خواند / و آن را در آتش پرتاب می‌کند / در قلب آوازخوان راه می‌جوید، / تارها را پاره می‌کند / هر که را بخواهد خوار می‌کند، / هر که را بخواهد سرفراز / یگانه پادشاه سرزمین زندگان / روباه پیر.

در این نمونه‌ها شاعر، مرگ را امری فراگیر در همه‌ی پدیده‌های عالم می‌داند و آن را گاه به روباهی پیر و گاهی به یگانه پادشاه سرزمین زندگان مانند می‌کند که با سنگدلی تمام همه‌ی هستی را به نابودی و فنا می‌کشاند و از خلال دو عبارت «يُذَلُّ مَنْ يَشَاءُ / يُعْزُّ مَنْ يَشَاءُ» قدرت آن را بازگو می‌کند که راهی جز تسلیم در برابر آن نیست؛ همانطور که در عباراتی چون: «فهذه الطَّبِيعَةُ الْحَسَنَاءُ / قَدَّرَتِ الْمَوْتَ عَلَى الْبَشَرِ» (البیاتی، 1995م، 2: 150) و نیز «يَمُوتُ أَنْكِيدُو عَلَى السَّرِيرِ / مُبْتَسِمًا حَزِينًا / كَمَا تَمُوتُ دُودَةٌ فِي الطَّيْنِ» (همان، 2: 141) به حتمی بودن مرگ اشاره می‌کند و در مثال‌هایی مانند: «فَنَلُوذُ فِي ظِلِّ الْجِدَارِ / عَيْثًا تُحَاوِلُ - أَيْهَا الْمَوْتَى - الْفِرَارَ» (همان، 1: 180) تلاش انسان برای مقاومت در برابر مرگ و یا حتی فرار از آن را امری بدون فایده تلقی می‌کند. در این سه نمونه، شاعر به ناچار حقیقت مرگ و ناگزیر بودن آن را می‌پذیرد و اعتراف می‌کند که آن، پدیده‌ای حتمی است که هیچ موجودی را از آن گریزی نیست. بر اساس این دیدگاه، بیاتی فرار از مرگ را امری بیهوده می‌داند و شاید بتوان گفت که عبارت «عَبَثًا تُحَاوِلُ - أَيْهَا الْمَوْتَى - الْفِرَارَ» خود بزرگ‌ترین

گواه بر تسلیم شدن شاعر در مقابل مرگ است. «عَبْتًا تُنَادِينِ الْهُوَى / فَأَنَا إِلَى الْمَوْتِ أُعْتِي / فِي وَحْدَتِي يَلْهُو الْأَسَى / وَبِوَحْدَتِي أَهْوُو بِحُزْنِي!» (البیاتی، 1995م، 1: 93).

ترجمه: بیهوده عشق را فرا می‌خوانی / که من خطاب به مردگان آوازخوانی می‌کنم / اندوه با تنهایی من سرگرم است / و من در تنهایی، با اندوهم سرگرم.

شاعر در ادامه به این حقیقت اعتراف می‌کند که خود نیز در برابر مرگ تسلیم است و راه فراری از آن ندارد و چنین سروده است: «أَتَبِعُ مَوْتِي فِي زِحَامِ الشَّارِعِ الطَّوِيلِ / هَا هِيَ ذِي تَرْقُصُ فِي كَأْسٍ مِنْ الْمَدَامِ / ... تَقُولُ لِي تَعَالِ!» (همان، 2: 137).

ترجمه: مرگم را در ازدحام خیابان طولانی پی می‌گیرم / و او در جامی از مدام می‌رقصد / مرا می‌خواند: بیا.

با دقت در نمونه‌های فوق باید گفت که شاعر کاملاً مرگ را پذیرفته و خود را آماده‌ی مردن کرده است؛ به طوری که با مردگان احساس یگانگی نموده و خطاب به آنها آوازخوانی می‌کند و به تبع آن، اندوهی جانکاه در جانش ریشه دوانده و راه را بر تمام افکار و اعمال وی بسته است. بیاتی در ادامه، به اوج این تسلیم اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که خود نیز در مواجهه مرگ قرار می‌گیرد و صدای آن را می‌شنود که وی را به سوی خود فرامی‌خواند که البته به نظر می‌رسد این حالت، در عالم رویا بر شاعر عارض شده است. همچنین در بخشی از «البحث عن الكلمة المفقودة»، به مشغول بودن آدمی به «بازی زندگی» اشاره کرده و می‌گوید: «الْبَشَرُ الْغَانُونَ فِي الظَّهيرةِ / يُمَارِسُونَ لُعْبَةَ الْحَيَاةِ / وَالْمَوْتُ فِي الْمَسِيرَةِ الطَّوِيلَةِ» (همان، 2: 90).

ترجمه: انسان‌های نابود شدنی در نیمروز / بازی زندگی را تمرین می‌کنند و مرگ در راهی دراز است.

با استناد به این نمونه باید گفت که عقیده بیاتی آن‌گاه که انسان‌ها مشغول دنیا، زرق و برق و سرگرمی‌های آن هستند، مرگ به عنوان یک واقعیت گریزناپذیر، هر لحظه در کمین آنها است و راه درازی را طی کرده تا جان آنها را بگیرد.

### 3-5 - دیدگاه سوم: یافتن مرگ در زندگی و زندگی در مرگ

برخی سروده‌های عبد الوهاب بیاتی دربردارنده بینش ویژه‌ی درباره مرگ و زندگی می‌باشد که در این سروده‌ها با مرگ کنار آمده است، و از آن هراسی به دل راه نمی‌دهد. وی در پاسخ این

سؤال «عدنان صائغ» که «آیا مرگ تو را نمی‌ترساند؟» چنین گفت: «أَبْدَأُ... لَقَدْ وُلِدَ الْمَوْتُ مَعِي، وَهَا هُوَ ذَا فِي كُلِّ لَحْظَةٍ وَثَانِيَةٍ يَتَغَدَّى مِنْ دَمِي فَهَلْ أَخَافُ صَدِيقًا عَدُوًّا» (البیاتی، 1993م: 105).

ترجمه: هرگز ... مرگ با من زاده شده و هر دم و هر ثانیه خون مرا می‌خورد؛ آیا از دوستی دشمن بترسم.

همچنین در پاسخ به این سؤال که «چه چیزی تو را می‌ترساند؟» گفت: «لا شَيْءٍ مُطْلَقًا، فَلَقَدْ سَبَقَ لِي أَنْ عَانَيْتُ الْمَوْتَ أَلْفَ الْمَرَّاتِ، وَرَأَيْتُهُ بِأَمِّ عَيْنِي، بَلْ إِنِّي وُلِدْتُ مَعَهُ، وَسَافَرْتُ مَعَهُ إِلَى عَصُورٍ أُخْرَى، وَأُزْمِنَةٌ كَثِيرَةٌ، وَلَكِنَّهُ كَانَ صَدِيقِي (الموت)، إِذْ أَنَّهُ كَانَ يَفْتَحُ لِي أَبْوَابَ السَّمَاءِ أَوْ بَابَ الْفَقْصِ لِيَكُنِيَ أَنْطَلِقَ بَعِيدًا» (البیاتی، 1993م: 35 و 36).

ترجمه: هرگز هیچ چیز. من هزاران بار از مرگ رنج کشیده‌ام، و آن را به چشم خود دیده‌ام، که من با آن زاده شده‌ام و همراه آن به دوره‌های دیگر و زمان‌های بسیار سفر کرده‌ام، ولی او (مرگ) دوستم بود، و او بود که بر من درهای آسمان‌ها و یا درِ قفس را گشود تا در دوردست‌ها رها شوم. بنابراین عدم هراس از مرگ، فرصتی برای تأملی آرام و عمیق فراهم می‌آورد و از این رو است که مرگ ویرانگر و ترسناک از نظر دیگران، برای بیاتی پرده از راز دیگری به نام ولادت برمی‌دارد، و جامه‌ی نازک ماورائی و ردای خشن مقدر گشته، هر دو رو به پاره شدن و فرو افتادن می‌نهند، تا ساختاری جدلی از گونه‌ای تازه، جایگزین آن‌ها شود. وی در زهدان مرگ، دانه‌ی زندگی را می‌بیند که فرصت زندگی تازه‌ای را در خود دارد، و دیدگاه تازه‌ای سر برمی‌آورد که دیدگاه نیست انگاری - که در بردارنده مفهوم مرگ به معنی پایان زندگی مادی و نابودی آن است - را برمی‌اندازد؛ پس «مرگ نه تنها نقض کننده‌ی زندگی نیست، که یکی از مبادی آن و لازمه‌ای برای تجدید و دگرگونی آن است که هر گاه زمان، رازهای گذشته‌اش را نابود کند، در ضمن رازهایی نو آشکار می‌شود» (الخاقانی، 2006م: 98-99).

بیاتی به ویژه در دوره‌ای که به عرفان و تصوف اهتمام می‌ورزید، و خود نیز دوره‌ی پایانی زندگی‌اش را پشت سر می‌گذاشت، این اندیشه‌ها و بینش خود پیرامون مرگ و زندگی را گسترش می‌داد و به تفسیر و ارزیابی آن می‌پرداخت. وی مرگ را پایان و فرجام نمی‌دید بلکه آن را امتداد و دنباله‌ی زندگی و پایانی برای آغاز می‌داند؛ آنگونه که «اكتاويو پاز» (شاعر و نویسنده مکزیکي ۱۹۱۴ - ۱۹۹۸م) در قصیده‌ای گفته است: «مَوْتُ مِنَ الْحَيَاةِ وَلَا مَوْتُ مِنَ الْمَوْتِ وَهَكَذَا فَقَدْ وُلِدْنَا جَمِيعًا

شَبَاباً وَشَبِيحاً وَعَجَائِزَ لِكِي نَمُوتَ مِنَ الْحَيَاةِ، وَلَكِنْ فَارِقَ السِّنِّ لَا يَعْنِي شَيْئاً بِالنِّسْبَةِ لِلشَّاعِرِ، فَاَلْمَوْتُ الْأَوَّلُ وَالْأَكْبَرُ هُوَ الْحَيَاةُ، أَمَّا الْمَوْتُ الْآخِرُ فَهُوَ لَيْسَ مَوْتاً بَلْ نَهَايَةُ لَشَيْءٍ كَانَ يَكْبُرُ فِي كُلِّ يَوْمٍ كَمَا تَكْبُرُ عَنَاقِيدُ الْكِرْمَةِ، لِكِي يَدْبُلُ بَعْضُ حَبَّاتِ هَذَا الْعُنُقُودِ وَهِيَ لَمْ تَتَكَوَّنْ بَعْدُ، وَالْبَعْضُ كَانَ يَتَسَاقَطُ قُبَيْلَ النُّضُوجِ بِقَلِيلٍ، وَالْبَعْضُ كَانَ يَتَسَاقَطُ بَعْدَ النُّضُوجِ، وَلَكِنْ صَانِعِي النَّبِيدِ لَا يَفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي وَالثَّلَاثِ إِذَا هُمْ كَانُوا يَصْنَعُونَ النَّبِيدَ مِنْ كُلِّ مَا يَتَسَاقَطُ وَهَكَذَا فَإِنَّ الدَّاتِ الْعُلْيَا الَّتِي تَصْنَعُ نَبِيدَهَا تَتَلَدَّدُ بِهَذِهِ اللَّعْبَةِ الْمَحْكُومَةِ بِشُرُوطٍ أَقْرَبَ إِلَى اللَّامِعْمُولِ، بَعْضُ الشُّعْرَاءِ، يَفْهَمُونَ الْحِكَايَةَ مَعكُوسَةً، فَيَرُونَ أَنَّ الْحَيَاةَ هِيَ الْبِدَايَةُ وَالنَّهَايَةُ وَيَنْظُرُونَ إِلَى الْمَوْتِ عَلَى أَنَّهُ بَعَثٌ جَدِيدٌ، وَأَنَا ضِدُّ هَذِهِ الْحِكَايَةِ، فَالشَّيْخُوخَةُ مَثَلاً لَا تَعْنِي النُّضُوجَ دَائِماً ...» (البياتي، 1993م: 12).

ترجمه: ما از زندگی است که می میریم؛ از مرگ نمی میریم، و اینچنین است که ما همه جوان، سالخورده و پیر زاده شدیم تا از زندگی بمیریم، ولی [کم یا زیاد بودن] سن درباره شاعر معنایی ندارد؛ چرا که مرگ نخست و بزرگ تر همان زندگی است، ولی مرگ پایانی، مرگ نیست؛ بلکه پایان چیزی است که هر روز بزرگ تر می شود. همان گونه که خوشه های انگور بزرگتر می شود، تا این که برخی دانه های این خوشه همین که شکل گرفت، می پژمرد؛ برخی کمی پیش از رسیدن فرو می افتد، و برخی پس از رسیدن می افتد ولی سازندگان شراب میان هیچ یک جدایی نمی نهد؛ چرا که آنان از هر آنچه که فرو افتد شراب می سازند. بنابراین آن وجود والایی که از او شراب می سازند [نیز] از این بازی که وابسته به شرط هایی تقریباً نامعقول است، خرسند است. برخی شاعران داستان را وارونه درمی یابند؛ زندگی را آغاز و پایان می بینند، و به مرگ چون رستاخیزی دوباره می نگرند و من با این داستان مخالفم. برای نمونه پیری همیشه به معنای رسیدن [و پخته شدن] نیست.

وی در ادامه چنین می افزاید: «فَإِنَّ الْمَوْتَ كَمَا قُلْنَا هُوَ أَنَّ الْإِنْسَانَ لَا يَمُوتُ مِنْهُ، بَلْ إِنَّهُ نَهَايَةُ لِبِدَايَةٍ أَوْ دَوْرَةٍ تُشَبِّهُ دَوْرَةَ الْفُصُولِ. فَزَحِيلُ الصَّيْفِ لَا يَعْنِي أَنَّ الصَّيْفَ قَدْ مَاتَ، وَلَا يَعْنِي أَنَّهُ سَيُؤَلِّدُ ثَانِيَةً لِأَنَّ الصَّيْفَ الْآخَرَ سَيَعْقُبُهُ سَيَكُونُ صَيْفًا آخَرَ...» (همان: 13).

ترجمه: پس همان گونه که گفتیم انسان از مرگ نمی میرد، که آن پایانی برای آغاز است یا چرخه ای شبیه چرخه فصل هاست. کوچ تابستان به معنی مردن تابستان نیست، و به آن معنی هم نیست که [تابستان] دوباره زاده شود؛ چرا که آن تابستان دیگری که به دنبال پیشین می آید، تابستان دیگری است.



نمونه‌هایی از سروده‌های بیاتی که بازگو کننده دیدگاه سوّم وی نسبت به مرگ می‌باشد، در ذیل آمده است؛ از جمله: «الموتُ في الميلاَدِ / والحَرْيفُ في الرَّبيعِ / والماءُ في السَّرابِ / والبُذورُ في الصَّقيعِ» (البیاتی، 1995م، 1: 435).

ترجمه: مرگ درون ولادت است / و پاییز در بهاران / و آب در سراب و دانه‌ها درون زمهریر / هستی دارند.

از خلال این نمونه‌ها می‌توان به خوبی فهمید که شاعر خود را در پذیرفتن مرگ متقاعد کرده و آن را امری حتمی و انکار ناپذیر می‌داند و می‌توان گفت «مرگ اندیشی و هراس از آن همواره تاثیری نامطلوب ندارد و وجود مرگ را می‌توان سبب ارجمندی زندگی و معنا یافتن آن دانست» (وجدانی، 1390ش: 178).

وی در ادامه نیز به تأکید این مضمون پرداخته است: «الموتُ في الزَّمانِ / في داخِلِ الإنسانِ / يأتي لِيَعثَ الجَنَّةَ المَفْقُودَةَ / في هذهِ الحِياةِ» (همان، 2: 153).

ترجمه: مرگ درون زمان است / درون انسان است / می‌آید تا بهشت گم شده را در این زندگی بر پا کند.

همان‌طور که برمی‌آید نه تنها شاعر در برابر مرگ تسلیم می‌شود، بلکه رفته رفته آن را حادثه‌ای ضروری در فرآیند هستی به شمار می‌آورد و زندگی همیشگی را امری ملال‌انگیز می‌داند آن‌جا که می‌گوید: «خُذني إلى مَدِينَةِ الطُّفُولَةِ / فَإِنِّي أَموتُ من كَوَيْ لا أَموتُ» (همان، 2: 139).

ترجمه: مرا به شهر کودکی ببر / که من از این که نمی‌میرم، می‌میرم. در این سه نمونه، شاعر مرگ را با زندگی ممزوج کرده و آن را با جسم و روح انسان عجین می‌داند، و به نظر می‌رسد که وی به بینش خاصی در زمینه‌ی فلسفه‌ی مرگ رسیده و خود را متقاعد کرده است که مرگ نیز همچون سایر پدیده‌های هستی جنبه‌های مثبتی دارد که یکی از آنها یافتن بهشت گم شده در این دنیا است.

با امعان نظر در این دیدگاه شاعر چنین برداشت می‌شود که وی رفته رفته با دید واقع‌بینانه‌تری به مرگ نگریسته است، به ویژه اینکه در نمونه‌ی پایانی علاقه‌ی وافری به مرگ نشان می‌دهد تا جایی که از زندگی جاودانه، کراهت پیدا کرده است و بیان می‌کند که من از اینکه تا همیشه زنده باشم، در حال مردن هستم که البته درک معنای موردنظر تا حدود زیادی نیازمند تأمل است.

بیاتی در جای دیگری در گفتگو با معشوق خود، بازگشت او را به هستی، در قالب گیاه و با نوعی تأکید بیان نموده است و به وی امید می‌دهد که پس از مرگ دوباره باز خواهد گشت: «سَتَعُودِينَ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي تَحْضُرُ عُوداً بَعْدَ عُودٍ / لَتُضِيئِي الْحَجَرَ السَّاقِطَ فِي بَعْرِ الْوُجُودِ / لَتَمُوتِي مِنْ جَدِيدٍ / لَتَعُودِي عُشْبَةً صَفْرَاءَ فِي حَقْلِ وُرُودٍ / عِنْدَلِيَا فِي الْجَلِيدِ...» (البیاتی، 1995م، 2: 177).

ترجمه: به زمینی که هر نسل پس از نسل [دیگر] سبز می‌شود باز خواهی گشت/ تا سنگ فرو افتاده در چاه هستی را روشن نمایی/ تا دوباره جان بسپاری/ تا به سان گیاه زردی در بستان گل‌ها، و [به‌سان] بلبلی در تگرگ، بازگردی/ باز خواهی گشت، ولی هرگز باز نگرد.

در نمونه فوق، شاعر با عبارت «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي تَحْضُرُ عُوداً بَعْدَ عُودٍ» به مرگ و حیات پی در پی زمین اشاره می‌کند که این فرآیند در همه‌ی پدیده‌های طبیعت نیز خود را نشان می‌دهد؛ به بیان دیگر شاعر به معشوقه‌ی خود یادآور می‌شود همانگونه که گیاه خشکیده و زرد و بلبل مانده در تگرگ، دوباره جان تازه می‌گیرند و به حیاط بازمی‌گردند، تو نیز به زندگی برگردانده می‌شوی.

همچنین در شعر بیاتی، نمونه‌هایی وجود دارد که مسأله بازگشت آدمی را به طور ویژه بررسی کرده است؛ این دیدگاه، متوجه بازگشت آدمی به جهان ماده در قالب سبزه و گل، یا خاک شدن و سپس کوزه گشتن و ادامه دادن زندگی است که در نمونه‌های ذیل نمود آن دیده می‌شود: «مَارِلْتُ أَدْكُرُ وَالرَّيْبِغِ عَلَيَّ / فَبِرِي يَحُوكُ الْوَرْدَ مِنْ كَفْنِي» (البیاتی، 1995م، 1: 88). ترجمه: پیوسته به یاد می‌آورم که بهاران/ از کفنم بر گور من، گل می‌دمد.

شاعر در اینجا با قاطعیت تمام، مرگ و زندگی را دو پدیده کاملاً مرتبط به یکدیگر دانسته و هیچ‌گونه جدایی و انفصال میان آن‌ها قائل نشده است. وی بر این باور است که حتی پیش از آنکه آدمی در عالم آخرت برانگیخته شود، جسم او در همین دنیا در قالب موجودات دیگری زنده می‌شود و به گونه‌ای متفاوت از صورت اولیه، جان دوباره‌ای می‌گیرد.

همچنین بیاتی در سروده زیر، رویش سبزه‌ها از دل زمین و گل‌های بابونه بر گورها را با هم پیوند زده است؛ وی پژمردن آدمی را که همانند گل‌ها است، در کنار این اندیشه‌ها آورده است: «صَاحِ هَذِي أَرْضُنَا مِنْ أَلْفِ أَلْفٍ تَتَنَهَّدُ / وَعَلَيْهَا النَّارُ وَالْعُشْبُ / عَلَيْهَا يَتَجَدَّدُ / صَاحِ إِنَّا أَبْدَاءُ مِنْ عَهْدِ عَادٍ تَتَعَنَّى / وَالْأَفَاحِي وَالْقُبُورُ / تَمَلُّ الْأَرْضَ... / إِنَّا نَدْبُلُ كَالْوَرْدِ» (همان، 1: 251).

ترجمه: ای همراه من / این زمین هزاران هزار [سال] است که به سختی نفس می‌کشد / و روی آن، آتش و سبزه، از نو [می‌روید] / هنوز از دوران عاد آواز می‌خوانیم / و بایونه‌ها و گورها، زمین را پر کرده‌اند ... / ما چونان گل‌ها می‌پژمریم.

همان‌طور که مشاهده می‌شود بیاتی مجدداً مرگ و زندگی را به هم پیوند می‌زند و عقیده دارد که رویش دوباره گیاهان بر روی زمین، نمود بارز این امتزاج و پیوند است؛ به بیان دیگر آنگاه که گیاهی خشک شود و به تعبیر شاعرانه بمیرد، گیاه دیگری از باقی مانده آن گیاه خشک که با خاک ممزوج شده است، می‌روید و حیات دوباره می‌گیرد. شاعر از خلال عبارت «صاح إنا / أبداً من عهد عاد ننعنی» می‌خواهد بگوید که همه ما از خاک وجود انسان‌های نخستین ادوار تاریخ به وجود آمده‌ایم و زندگی ما در امتداد مرگ آن‌ها است و این سیر همواره در تاریخ وجود داشته است؛ همان‌طور که گل‌ها پژمرده می‌شوند و از خاک آن‌ها گل‌های دیگری به وجود می‌آید، ما نیز از باقی مانده خاک جسم متلاشی شده دیگر آدمیان پا به عرصه زندگی گذاشته‌ایم.

## 6 - نتیجه

با توجه به آنچه بیان شد، باید گفت عبدالوهاب بیاتی به مدد روح شاعرانه خود، به تأمل و تعمق ویژه‌ای در باب مرگ پرداخت و به نظر می‌رسد که از یک سو زیستن و نمو در محله‌ای که هر روز شاهد مرگ تعداد زیادی از انسان‌ها بود و از سوی دیگر گرایش وی به مکتب ادبی رمانتیک که ریشه در احساسات عمیق وی دارد، سبب گشت که این شاعر در دیوان خود، میدان وسیعی را به بیان دیدگاه‌های خود درباره مرگ اختصاص دهد که در ذیل مهم‌ترین نظرات وی درمورد این پدیده که از طریق واکاوی و تحلیل اشعارش به دست آمده، بیان شده است.

1- نخستین دیدگاه بیاتی در باب مرگ آن است که این پدیده همگام با زندگی انسان در حرکت است و با پیروزی بر انسان، طومار زندگی او را در هم می‌پیچد؛ از این رو به مثابه فرآیندی ناپسند در زندگی انسان‌ها است.

2- بر اساس دیدگاه دوم، آدمی راهی جز تسلیم در برابر مرگ ندارد پس باید همواره با شجاعت، آمادگی استقبال و رویارویی با آن را داشته باشد. اگر انسان بیندازد که می‌تواند از چنگال مرگ نجات پیدا کند و از این حادثه جانگداز ایمن شود، به خطا رفته است؛ زیرا حتی اگر قدرت نفوذ به

آسمان‌ها را داشته باشد و در دورترین نقطه، مأوا گزیند باز هم مرگ او را در بر خواهد گرفت و در کشاکش و مبارزه انسان با مرگ، همیشه مرگ پیروز و مسلط است.

۳- آنچه از دیدگاه سوّم بیاتی درباره مرگ برمی‌آید آن است که این پدیده، رحمت و برکتی است که انسان را از وحشت، ناامیدی و رنج نجات می‌دهد. اگر از این منظر به مرگ بنگریم شاید به خطا رفته باشیم که مرگ را مایه رنج، درد، نیستی و نابودی بدانیم؛ زیرا آن پلی برای رسیدن به آسایش در برابر رنج‌های زندگی و نجات از غم و اندوه بشریت است و شاید بتوان گفت بر اساس این دیدگاه، راز زیبایی مرگ در رهاسازی انسان از نیستی و عدم است. در پایان باید یادآور شد که به نظر می‌رسد به طور کلی بیاتی شاعری مرگ گریز است تا مرگ پذیر، و دیدگاه بدبینانه‌ای نسبت به مرگ دارد و بسامد اشعاری که در آن‌ها از مرگ اظهار برائت نموده، بسیار بیشتر از اشعاری است که در آن‌ها گرایش به مرگ داشته و یا آن را با زندگی عجین دانسته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۷-منابع

1. أبوأحمد، حامد، عبدالوهاب البیاتی فی إسبانیا، بیروت: المؤسسة العربية للدراسة و النشر، 1991م.
2. اسوار، موسی، از سرود باران تا مزامیر گل سرخ پیشگامان شعر امروز عرب، تهران: انتشارات سخن، 1381ش.
3. افخمی عقدا، رضا، مرگ از دیدگاه زهیر شاعر جاهلی در مقایسه با نگرش ادبای معاصر، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی، سال چهارم، شماره 15 و 16، صص 244 – 264، مشهد: پاییز و زمستان 1386ش.
4. بدوی، مصطفی، مختارات من الشعر العربي الحديث، بیروت: دار النهار للنشر، 1969م.
5. البیاتی، عبدالوهاب، الأعمال الشعرية (مجلدان)، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر، عمان، دار الفارس، 1995م.
6. \_\_\_\_\_، ینابیع الشمس: السیرة الشعرية، دمشق: دار الفرق، 1999م.
7. \_\_\_\_\_، کنتُ أشکو إلى الحجر (حوارات)، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر، عمان، دار الفارس، 1993م.
8. الخاقانی، حسن عبد عودة حمید، الترمیز فی شعر عبد الوهاب البیاتی، أطروحة الدكتوراه، جامعة الکوفة، باشراف الأستاذ الدكتور علي کاظم أسد، 2006م.
9. الخیاط، جلال، الشعر العراقي الحديث، بیروت: دار صادر، 1930م.
10. الروضان، عبدعون، الشعر العربي فی القرن العشرين، عمان: الأهلية، 2005م.
11. شفیعی کدکنی، محمد رضا، آوازه‌های سندباد، تهران: نیل، 1355ش.
12. صدقی، حامد، زارع، رسول، فکرة الموت وألوانه فی شعر سمیح القاسم، مجله اللغة العربية وأدابها، سال دهم، شماره چهارم، صص 565 – 585، تهران: زمستان 1393ش.
13. ضاوی، أحمد عرفات، کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه: سید حسین سیدی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، 1384ش.
14. فوزی، ناهده، عبدالوهاب البیاتی حیات و شعره، ایران: منشورات کتاب صنوبر، لاتا.

15. کامبل الیسو، روبرت ب، **أعلام الأدب العربي المعاصر**، بیروت: الشركة المتحدة للتوزيع، 1996م.
16. وجدانی، فریده، **سیمای مرگ در شعر فردوسی و ناصر خسرو**، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال نهم، شماره شانزدهم، صص 175 – 196، زاهدان: بهار و تابستان 1390ش.

